

به سوی سینمایی جدی

گفتگوی نقد سینما با مدیر مسئول مجله، محمدعلی زم

رژیم شاه در بهره‌گیری از سینما غالب شد. یعنی اینکه بالاخره این دست اندرکاران، تعداد اندکی که درست بودند بالاخره خودشان را آرام آرام حذف کردند و به قول سینمایی‌ها فید کردند از صحنه سینمای آن روز. آنها هم که مانند مجبور شدند نظرات رژیم را بپذیرند. البته یک تک مضرابهایی هم این وسط وجود داشت که استثنای بسیار نادری هم بوجود می‌آمد که در یک دوره‌ای از تاریخ سینمای گذشته ایران، فیلمها مفهوم خوبی داشته باشد، و صرفنظر از اشکالات جزئی بهر حال درست بود.

مشخصهٔ دوم: ماهیت و هویت فیلمسازی رژیم شاه است. بررسی و هویتی که در فیلم فارسی و سینمای آن روز بوجود آمد، این هویت متناسب با ارزشها و فرهنگ‌های ملی و مذهبی نبود و عمدتاً محتواها غیر از اینها بود و یا حمله به سنت‌ها و ارزشهای مذهبی و ملی که در فیلمها رایج بود سمبل‌های ملی و اسلامی در برخی از فیلمها به مسخره گرفته می‌شد و در برخی فیلمها روح جوانمردی و پهلوانی و لوطی‌گری که در ما ایرانی‌ها و در فرهنگ‌های مختلف مناطق ایران وجود داشت، به نوعی دستخوش سوءاستفاده قرار می‌گرفت. این یک جمع‌بندی کلی از مضامین فیلمهای گذشته است.

حاج آقا بیخشد، با توجه به این قضیه که هر رژیمی می‌خواهد بهر حال به شکلی محبوب القلوب باشد و رژیم شاهنشاهی هم ظاهراً دوست داشته که عده‌ای را دور خودش جمع کند، به نظر آن می‌رسد که این تناقض از کجا می‌آید و چه جور است که آدم هم از یک طرف می‌خواهد مردم را برای خودش داشته باشد و هم از یک طرف با یک مقداری از روند زندگی عادی و اعتقادات و چیزهایی که مردم برایشان مهم است عناد دارد؟ این چه مکانیزمی بوده؟ واقعاً چیزهایی بوده که خارج از دست اینها بوده؟ متوجهش بوده‌اند؟

فکر می‌کنم این نکته به ماهیت رژیم‌ها برمی‌گردد. یعنی باید ماهیت و بنیان یک رژیم را ارزیابی کرد و دید که منافع آنها در همراهی ملت و اعتقادات ملی و مذهبی مردم است یا در تضاد با آنهاست و رژیم پهلوی وقتی عملکرد مجموعه اش مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد، آدم می‌بیند که آنها منافعیشان در تضاد با منافع دینی و ارزشی مردم بوده. دلایل مختلفی هم بر این حرف داریم. شما می‌بینید که خود رضاشاه آهنگ حرکتش با طرفداری از مذهب و حضور در دستجات سینه زنی و حتی عزاداری و روزعاشورا و گل به سر مالیدن و جلوی عزادارها راه افتادن شروع می‌شود، اما همین فرد به عنوان نفر اول رژیم پهلوی می‌بیند که وقتی پایه‌های قدرتش محکم می‌شود، بلافاصله با اولین چیزی که مبارزه می‌کند، مذهب و عاشورا و ارزشهای دینی و مسئله کشف حجاب و قضایایی از این قبیل است.

فکر می‌کنید که بیشتر قضیهٔ دست‌نشانده‌گی باشد یعنی از آن رژیمهایی که مرکز تصمیم‌گیریشان پایتخت نبوده. چون اگر خودشان

با نام خدا، در خدمت حاج آقا زم هستیم. که گفتگویی بکنیم در مورد گذشته، حال و آیندهٔ سینمای ایران. از گذشته خیلی دورتر تا گذشته بعد از انقلاب، این چهارده بانزده سال، به خصوص سیاست سینمایی این ده، دوازده سال اخیر و وضعیت کنونی سینما را که در این سال هفتادوسه چه می‌گذرد و یک مقدار هم چشم‌انداز آینده را در مورد سینمای ایران ببینیم. بعد هم طبعاً نظری به آن سو داشته باشیم، سینمای ایران، آن سوی مرزها چه کار کرده و سینمای آنور مجموعاً سینمای غرب با ما چه کرده و چه خواهد کرد. این سرفصل کل مطالب است.

حاج آقا می‌خواستیم از شما خواهش کنیم نظرتان را راجع به سینمای دور ایران، سینمای زمان شاهنشاهی به زبان ساده‌اش بدانیم. اینکه چه کرده؟ چه اهدافی داشته؟ و برای اهدافش چقدر موفق شده و چقدر نشده؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من به دلیل تعصبی که نسبت به زبان فارسی و هویت ملی و ایرانی دارم، هرگز حاضر نیستم که به سینمای دوره شاه، اصطلاح رایج سینمای فارسی یا فیلم فارسی را بدهم. معتقدم که از این کلمه بد استفاده شده و این ترکیب؛ ترکیب درستی نیست. اتفاقاً باید گفت سینمای شاهی یا سینمای شاهنشاهی یا هر چیز دیگری که به آن بخواند. شما بهتر از من می‌دانید که بهر حال سینما ورودش به کشور ما، در صدسال پیش مثل یکی از پدیده‌های غربی بوده، همچنانکه خیلی از چیزهای دیگر توی کشور نفوذ کرد و به عنوان صنعت و تکنولوژی راه پیدا کرد، سینما هم یکی از آنها بود. آن سینما مشخصه‌های عمده داشت که این چند مشخصه می‌تواند ما را با وضع گذشته سینمای ایران آشنا کند. یکی از نکاتی که از مطالعات نشریات قدیم و گفتگو با عناصر قدیم آن دوره به عنوان یک مشخصه می‌توان مطرح کرد: «تضاد تعریف دست‌اندرکاران اولیه سینما با رژیم گذشته» بود. یعنی من توی نشریات سی، چهل سال پیش نگاه می‌کنم می‌بینم که بعضی از نقادها نسبت به این که سینما برای رشد اخلاق و تربیت جان و پیشبرد فرهنگ باید چه تأثیرات مثبتی داشته باشد و از طرفی آدم توی اسناد رژیم سابق می‌بیند که اینها چقدر از این وسیله و از این رسانه استفاده‌های نامطلوب ضد اخلاقی و ضد تربیتی کرده‌اند. آدم وقتی سر بسته و بدون مطالعه به گذشته نگاه کند فکر می‌کند که واقعاً کسانی که دنبال این بوده‌اند که سینما را وارد این کشور کنند همان آدمهای فاسد و لایبالی بوده‌اند در حالیکه در بسیاری از این نظریات و نقدها که برای خود من بسیار جالب بود، می‌دیدم فریادهای دهه اول و دوم ورود سینمای ایران این است که آقا چرا می‌خواهند صحنه‌های ناجوری داخل فیلم‌ها بگذارند و اینها با عفت و فرهنگ عمومی ما منافات دارد. پس تضاد تعریف و برداشت در بکارگیری سینما توسط دست‌اندرکاران سینما و عناصر مربوط به رژیم شاه اولین مشخصه سینماشناسی دوره اول است. اما باید به این واقعیت اشاره کرد که آن نگاه اولیه دست‌اندرکاران سینما تا آخر باقی نماند و به هر دلیلی که نمی‌خواهیم وارد دلایلش بشویم، نظر

بودند باز بهر حال به نوعی همسو می شدند.

□ مسئله دست نشانده‌گی یکی از دلایل است، اما همه دلایل این نیست، یعنی یک قلدر بی سواد بی شعور مثل رضاشاه (وقتی آدم زندگی او را می خواند البته در عین سیاست بازیها و کیاستی که دارد، اما بی سواد این آدم در مسائل فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی آشکار است.) یعنی می خواهم بگویم این دست نشانده‌گی یکی است، اما استعداد خود فرد عامل اصلی تری است. یقیناً وقتی آدم بی سواد و بی شعور و بی شخصیتی مثل رضا شاه حاکم است، همه افرادی هم که دور خود می چیند از همین نگاه بی فرهنگی و بی ریشه ای انتخاب می شوند و خود این آدمها دقیقاً یک نوع استعداد مبارزه با مذهب و ارزش های ملی دارند و الاً اصلاً روی کار نمی آیند. مسئله وابستگی به خارج عنصر دومی است، که روی این آدم بی ریشه و بی استعداد، سرمایه گذاری می کند. اما به هر حال می خواهم بگویم که این مسئله را هم در دوره رضاخان می بینید و هم در دوره پهلوی دوم. در دوره پهلوی دوم هم وقتی زندگی محمدرضا را مطالعه می کنیم می بینیم تا زمان حیات آیت الله العظمی بروجردی محمدرضاشاه نسبت به مذهب و مسائل مذهبی یک نوع واکنش دارد و از آنجا به بعد یک نوع دیگر. همین محمدرضاشاه کسی است که در اوج سلطنت و قلدری و شاهنشاهی بارها و بارها با وقت قبلی و بدون وقت قبلی بلند می شود و به قم و خدمت آقای بروجردی می رود. حتی در مواردی من در تاریخ دیده ام که آقای بروجردی او را به خانه اش نمی پذیرد و او به حرم و جایی که آقا درس می داده و آنجایی که نماز می خوانده می رفته و بعد از درس و نماز مثل مراجعه کننده ای که بر اساس سیاق سنت مذهبی با پیشنهادی کار دارد، وقتی نماز تمام می شود می رود و پیش آقا می نشیند. بعضی وقتها یک حرکت های اینطوری می کرده و این نشاندهنده این بوده که مذهب در یک اقتداری بوده تا آن دوره و ارزشهای دینی در یک اقتداری بوده و شاه هم همینطور که شما گفتید باید خود را همسو با منافع ملی و رهبران دینی نشان می داده. و اتفاقاً از زمان رحلت آیت الله بروجردی است که قضایای انجمن های اباالتی ولایتی و کاپیتولاسیون در مجلس آن روزگار پیش می آید و آنگاه حرکتهای ضد مذهبی رژیم تند می شود و اوج می گیرد و بعد هم به قضایای دستگیریهای روحانیت و مسئله کشتار مدرسه فیضیه و دستگیری امام و تبعید امام و اینها می رسد و آغاز دوره حرکت های تند ضد مذهبی رژیم گذشته از سال ۴۱ تدریجاً شروع می شود. در حالیکه می بینیم که مردم ما در هر دوره ای از تاریخ این سرزمین مذهبی بوده اند و مسلمان بوده اند، خصوصاً در این چهل، پنجاه سال اخیر که خیلی روشن است. اما باز می بینیم که برخورد پهلوی اول با پهلوی دوم در ارزشها و مسائل مذهبی این مردم دو گونه است. یک گونه تا آن وقتی که قدرت کمتری دارند یا اینکه قدرت مذهبی رودر روی آنها یک قدرت نیرومندی است و اینها فروکش می کنند و آرام حرکت می کنند که یقیناً در این دوره



نمی توانیم بگویم اینها در جهت تقویت مذهب قدم برداشته اند. این خیلی ساده انگاری است. اینها در درونشان صدها حرکت ضد مذهبی و غیر مذهبی داشتند. با قراردادهایشان، با رفت و آمدهایشان، با سفرهایشان و ارتباطشان با خارجی ها. اما خوب اینها علنی نبوده، همچنانکه امروز وقتی آدم تاریخ این چهل، پنجاه سال را می خواند می بیند که اینها در همان دوره ای که به حب واقع مذهبی ها از یک قدرتی برخوردار بوده اند و یا اینها ضعیف بوده اند، اینها جهت گیری واقعی شان به سمت لائالی مذهبی است. دوره دوم هم وقتی است که توانسته اند حاکمیت خودشان را قوی کنند و نیروهای مذهبی را در برابر خودشان ضعیف ببینند. طبعی است که در چنین شرایطی از همه عناصرشان استفاده می کنند برای رسیدن به هدف اصلی و آن حذف مذهب و اسلام و توحید از این سرزمین است. باید یک شکل صوری و کنترل شده دانسته باشد یعنی در واقع آنها طرفدار مذهب و اسلامی بوده اند که با حکومت و به قول خودشان با سیاست کاری نداشته باشد. لذا آدم تا حرف شهید مدرس را می زند و برخورد هایش را در برابر رضاخان، این جمله در ذهن می آید که مدرس در جابه جای تاریخ معاصر، این اثر را از خود به یادگار

گذاشته که «سیاست ما عین دیانت ماست.» پس معلوم می‌شود که آن روزها بحث جدی مدرس و رضاخان بحث اسلام سیاسی و اسلام غیرسیاسی بوده. آنها به دنبال مذهب و دینی بوده‌اند که ارتباطی به سیاست و حکومت و حاکمیت نداشته باشد و با منافع اینها تضادی نداشته باشد. درست همان چیزی که یزید و عبیدالله از امام حسین (ع) می‌خواستند. اینطور نبود که عرصه ایمان و ترویج دین برای حضرت امام حسین در مدینه و در آن روزگار از بین رفته باشد، اتفاقاً برای حضرت پیغام دادند که آقا شما می‌توانید در مدینه بمانید، دین جدتان را تبلیغ کنید و مردم را با احکام اسلامی آشنا کنید، اما با ما کار نداشته باشید و در خطبه‌های مشهور حضرت تماماً به این نکته اشاره شده است که ای مردم دین جدم را توسط حکومت در خطر دیدم قیام کردم. پس می‌بینیم که اساساً این مسئله در تمام دوره‌های تاریخ اسلام وجود داشته. اسلام منهای حکومت اسلام همگام با حکومت. معتقدم که رژیم شاه از این نقطه با رهبران دینی و مردم دچار تناقض شده و در چنین شرایطی طبیعی است که رادیو تلویزیون، مطبوعات، موسیقی، نمایش، سینما، همه اینها به عنوان بال و پر و امکانات این رژیم باید در خدمت تفکر و منابع رژیم قرار بگیرد و الا این ابلیهی بود که اجازه می‌دادند از سینما و رادیو و تلویزیون به منظور دیگری استفاده شود. لذا از همین جا حاکمیت رژیم شاه بر سینما قطعی شد. و تدریجاً آدمهای فرهنگی سینمایی در رژیم شاه حذف شدند. برخی آدمهای سالهای بیست و سی که نظرات کارشناسانه‌ای داشته‌اند که چرا سر در فلان سینما یک زن برهنه کشیده شده است، تا جایی که می‌بینیم شاه شرایط بهره‌گیری از سینما را در جهت اهداف مشخص رژیم مهیا می‌سازد.

■ بیشتر از اونهای دیگر حاج آقا؟ به نسبت و این دلیلش هم ...

□ بله، من معتقدم که به دلیل تأثیر گذاری زیاد سینما، و اینکه سینما آمیخته‌ای از چندین هنر است. بهترین مستمسک تبلیغاتی رژیم می‌شود. سینما که ترکیبی از چند هنر است و آمیختگی با صنعت و تکنولوژی، در این دوره وفاداری خود را به شاه اثبات کرده است. البته خواهیم گفت که این نوع بهره‌گیری از سینما در دنیای امروز چقدر فراتر و وسیع‌تر از رژیم گذشته است. آنها به خاطر فقدان علم و تجربه در سینما نتوانستند استفاده بیشتر و بهتری ببرند. آنها در واقع با مسخ کردن سینما نتوانستند مسیر سینما و راه سینما را به سمت خودشان ببرند به همین دلیل شما سینمای گذشته را یک سینمای بی‌هویت، آبگوشتی و یا مبتذل می‌دانید، که هیچ فیلم ماندگاری از آن رژیم برای امروز ساخته نشد که بگویم ما هم در کنار برخی کشورهای دنیا برای خودمان تاریخ سینما داریم. و تولید فیلم نتوانسته است نمادی از خود به جای بگذارد که ما بتوانیم امروز روی آن مانور کنیم. در آن دوره ما فاقد یک سینمای ملی و ایرانی بودیم. بهرحال حاکمیت رژیم در همه رشته‌های هنر ملحوظ بود. البته با کم و زیادش که در حیطه نمایش رژیم آن سلطه در سینما را نداشت. به دلیل اینکه آهنگ

حاکم بر نمایش در ایران آهنگ چپ و چپ روی بود و لذا فعلاً مقابله‌ای نمی‌خواست با آن بکند. بعد هم امکانات محدودی که نمایش داشت و بالاخره یک جایی، روشنفکرهای ضد رژیم باید عقده‌های خودشان را خالی می‌کردند در یک فضاهای صدف‌نری و دوپست نری کنترل شده در بسته، نمایش به این دلایل یک امتیازاتی داشت و یک مقدار از آزادی بیشتر برخوردار بود، اما سینما نه. در سینما غلبه رژیم حاکم بود.

مبارزه با عفت عمومی! یکی از بهره‌های دیگر رژیم از سینما بود. لذا شما می‌بینید که از همان موقع اصرار داشتند حتی برای سر در سینما عکس و آفیش رنهای آن چنانی کشیده شود. که این یک بخشش مربوط به جاذبه مسائل سکسی بود و جهت قابل ملاحظه اقتصادی برای تهیه کننده داشت. اما جهت دیگر مبارزه با عفت عمومی و حیای عمومی جامعه بود تا ریشه‌های دینی و اخلاقی جامعه را مست کنند.

جهت دیگر «بی تفاوت کردن جوانها نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی.» شما می‌بینید که سینمای دوره شاه به هیچ وجه یک سینمای سیاسی و اجتماعی نیست یعنی فیلم‌های سیاسی و اجتماعی در آن دوره ساخته نمی‌شود، یعنی بنا نبوده سینما در خدمت آگاهیهای سیاسی-اجتماعی جامعه باشد.

«استفاده تفریحی و تفتنی از سینما» که همیشه این نکته به عنوان یک عنصر مستقل در نظرم مطرح بوده است. عقیده دارم که سینما یک وسیله برای اوقات فراغت و تفریح نیست. سینما بقدری کاربردی جدی دارد که باید جزء ضرورت‌های زندگی مردم تلقی شود. یعنی اگر سینما به طرح مباحث جدی زندگی مردم بپردازد، از صحنه زندگی آنها حذف نخواهد شد. در این صورت طبیعی است کسانی که دارای اوقات فراغت باشند می‌روند و سینمای جدی را نیز می‌بینند. ولی وقتی شما جای سینما را در اوقات غیرجدی مردم قرار دادید، در واقع سینما را از ابتداء خنثی کرده‌اید انشاءالله در ادامه بحث در این باره توضیح خواهم داد. اشکالی ندارد که روزی دو ساعت از چهار ساعت آموزش در مدارس ما به دیدن فیلم اختصاص پیدا کند. مگر این آموزش چه می‌کند که سینما نمی‌تواند بکند. این نوع سینما طبیعی است که باید محتوایش مورد توجه قرار گیرد، که چیست؟ اگر این محتوا وارد بحث‌های جدی زندگی انسان شود، انسان هم با این سینما جدی برخورد می‌کند. اما اگر این سینما به مسائل غیرجدی بپردازد، طبیعی است که مردم هم آن را از وقت حساس زندگیشان حذف می‌کنند و یک گوشه‌ای می‌گذارند که حالا یک پنج شنبه جمعه‌ای دید و بازدیدهایشان را بروند و همه کارهایشان را انجام دهند و اگر دو ساعت وقت اضافه هم پیدا کردند و فیلم ویدئویی هم در خانه‌شان گیر نیاوردند، آتوق به سینما بروند!! در این صورت سینما فاقد کارایی لازم در جهت اهداف فرهنگی خواهد شد. پس به نظرم سه مشخصه اصلی در سینمای گذشته وجود داشت:

۱- مبارزه با عفت عمومی ۲- بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و

□ سینما به قدری کاربردی جدی دارد که باید جزو ضرورت‌های زندگی مردم تلقی شود. یعنی اگر سینما به طرح مباحث جدی زندگی مردم بپردازد از صحنه زندگی آنها حذف نخواهد شد. در این صورت طبیعی است کسانی که دارای اوقات فراغت باشند می‌روند و سینمای جدی را نیز می‌بینند.

ظهور کردند و مدیران حاذق!! آن دوره نیز به خاطر فقدان یک تحلیل و تعریف صحیح از سینمای مطلوب انقلاب سبب ساز ورود عناصر طاغوتی گذشته به عرصه سینما شدند. همانها که مردم تصاویر آنها را بر پرده سینما در رابطه با مفاسد می‌دیدند، این بار در قالب شخصیت‌های انقلابی ظهور می‌کردند و پذیرش این مسئله بسیار سخت بود، همین امر موجب یک اعتراض از سوی برخی از جوانان مسلمان شد که بعدها به ضرورت عده‌ای از ایشان به سینمای بعد از انقلاب پیوستند. از همان روزهای اول می‌دیدیم که حضرت امام به دست اندر کاران تلویزیون توصیه می‌کنند باید فیلم‌های خوب و آموزنده برای مردم ساخته و پخش شود، یا توجهی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله بهشتی در تشکیلات فرهنگی حزب جمهوری نسبت به این مهم نشان می‌دادند. گرچه فرصت و امکان انجام کار عملی بوجود نیامد ولی نفس توجه مهم بود. نظام اسلامی هم به نظر خیلی زود و هوشیارانه به اهمیت سینما پی برد، اما به دلایل مختلفی که این دلایل قابل بحث است، نتوانست در تاریخ بعد از انقلاب از سینما استفاده مطلوب کند و حرکت سینمای بعد از انقلاب بیشتر یک حرکت شوخی شد تا بنیانگذاری یک سینمای جدی. این یک نگاه خیلی کلی است به سینمای پیش از انقلاب و ابتدای پیروزی انقلاب، البته عرض کردم راجع به آدمها، فیلمها، سوزها و موقعیتهای سینمایی و مخاطبان و سرمایه‌گذاران حرف‌های زیادی وجود دارد که امکان ذکرش وجود ندارد. نکته‌ای الان به ذهنم رسید، اینکه با مطالعه اسناد فرهنگی ساواک در باره سینما در جهت تایید حرف‌های قبلی به نکته اهمیت دادن رژیم سابق به سینما پی می‌بریم. احداث سینما در قم دارای یک پرونده حدود ۳۰۰ صفحه است و حاکی از عنایت رژیم نسبت به این اقدام، در این اسناد توصیه‌ها از خود محمدرضا شاه شروع شده (چه کسی به او گفته یا او خودش به عقلش رسیده، نمی‌دانم)، ولی اولین دستور این است که شاه گفته که سینمایی در قم تاسیس شود منتها، دستگاهها و آدمهای مرتبط با نظام را از انجام این کار به طور مستقیم بیهیز داده. بیشتر تاکید و سعی‌شان برانجام این کار توسط بخش خصوصی است اما دولت از نظر اقتصادی و سیاسی و امنیتی موظف به کمک شده و اسناد خیلی مفصل است. چند بار این اقدام آغاز و زمین می‌خورد و مردم و علما و مراجع تقلید نمی‌گذارند. بعد بانکها وام نمی‌دهند و سینمای ساخته متفجر می‌شود و آتش می‌گیرد و آدمهای دست‌اندرکار به شهربانی می‌گویند که امنیت جانی نداریم، ما متفوق خانواده مان هستیم که چنین کاری را داریم در قم می‌کنیم، اما اصرار رژیم و عناصر رژیم بر این بوده که این سینما حتماً باید در قم ساخته شود. رئیس کل ساواک در پرونده سینمای قم دخالت می‌کند، رئیس شهربانی قم دخالت می‌کند و عناصر رده بالای رژیم در این پرونده دخیل می‌شوند که سینمایی در قم ساخته شود. حالا این سینما برای چه در قم ساخته شود؟ قم چه جایی بوده که رژیم آن قدر اصرار بر این مسئله داشته؟ آیا همه شهرهای کشور سینما

غیرسیاسی شدن ۳- ترویج سینمای تفریحی و تفتنی از نوع نازلش. اینها زیربناهای ابتدال سینمای گذشته از نظر محتوایی بوده است، به همین دلیل در دوران حرکت‌های انقلابی مردم مسلمان به سینما‌ها حمله می‌شود. مردم ما سینما را نماد پلیدی از مفاسد رژیم شاه می‌دانستند. ■ تحلیلتون چی هست راجع به حمله به سینماها و آتش زدن آنها در زمان انقلاب.

□ حمله به سینما و آتش زدن سینماها را حمله به سبیل‌های نهاد فرهنگی رژیم شاه می‌دانم، فلذا وقتی امام خمینی رحمت‌الله‌علیه بعد از پانزده سال در جریان پرشکوه حضور امام در بهشت زهرا که همه رسانه‌های جهانی آن را منعکس ساختند و گوشه‌های عالم برای شنیدن حرف‌های امام تیز شده بود در کنار چند جمله مهم و تاریخی، جمله‌ای راجع به سینما می‌گویند «ما با سینما مخالف نیستیم با فحشاء مخالفیم». شأن نزول آن را ببینید. بعد از پانزده سال رهبر یک انقلاب جهانی وارد وطنش شده و در کنار قبور مطهر شهدای این انقلاب همه دنیا منتظرند، امام می‌گویند: «من دولت تعیین می‌کنم، من به دهن این دولت می‌زدم»، چند جمله دیگر می‌گویند که یکی از آنها درباره سینماست. به نظرم بستر سخن امام همان سه محور فوق است و این حاکی از روانشناسی و مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی دقیق امام از جامعه ایرانی آن روز است. امام گرچه در نجف بوده ولی واقعاً از گذشته سینمای ایران مطلع بوده است. نسبت رژیم را با سینما خیلی خوب و دقیق فهمیده. نسبت مردم را با سینما خیلی دقیق دیده و از سینما خبر داشته است. من این جمله را یک جمله تصادفی نمی‌دانم. گرچه شاید همین الان که من دارم می‌گویم و شما هم فردا چاپ بکنید عده‌ای برگردند، بگویند این از دهان امام در رفت. و این موضوع اینقدر هم حساسیت نداشت! منتها من این موضوع از اینجا برآیم اهمیت دارد که با توجه به موقعیت مکانی و زمانی که رهبر یک انقلاب بزرگ در آن قرار دارد خیلی حرف‌ها در آن لحظه تاریخی برای گفتن دارد که بزند، از اینرو تاکید بر امر سینما تصادفی نیست بلکه حاکی از عمق نگاه و توجه ایشان به امر سینماست. بلافاصله با پیروزی انقلاب خیلی سریع موج ضدسینما تبدیل به حمایت و بکارگیری سینما می‌شود و این بحث که انقلاب با سینما چه می‌کند؟ و یا اینکه در آغاز انقلاب بخاطر ضرورت‌های مسائل سیاسی و امنیتی به مسائل فرهنگی توجه نخواهد شد پایان می‌یابد و این مهم‌ترین اقدام رهبری انقلاب در ایجاد حیثیت صحیح برای سینماست که از این پس می‌بایست مدیران و سینماگران از این محور استفاده و مشکلات بکارگیری سینما را در جهت تحقق اندیشه‌های بزرگ انقلاب مرتفع می‌نمودند. که متأسفانه چنین نشد جز یک طیف محدود از جریان روشنفکر علاقمند به سینما و ناآگاه نسبت به معارف اسلامی، رویکرد جدی از سوی جناح‌های مذهبی نسبت به سینما نشد و مجدداً آدم‌های ناب گذشته از گوشه و کنار و این بار با سوزهای آبکی و مرتبط با مسائل سطحی انقلاب در عرصه سینما

داشتند و قم نیازمند بوده؟ آیا تعداد سینما در قم بیشتر از سایر شهرها بوده؟ طبیعی است که پاسخ این سئوالها منفی است و رژیم برای هتک حرمت پایگاه مذهبی قم و ساختن یک لانه زنبور در این شهر و شکستن ابهت مذهب و آغاز یک رودرروئی به انجام این کار مبادرت کرده است.

■ حاج آقا، من از قول یک ایرانی عرض می‌کنم که در این مورد یک تناقض برایش پیش آمده و او نتوانسته تناقض را جواب دهد و فقط مطرح کرده. از یک طرف مردم در قبل و در مقطع انقلاب پول می‌دادند که بروند سینما، آن ماههای آبان، آذر، دی، دو سه ماه معروف را می‌گویم که سینماها را آتش می‌زدند و شیشه‌هایش را می‌شکستند. از یک طرف مردم عادی بودند که با پولهای دو تومان سه تومان در طول سالها این سینما را حرکت دادند. بعداً چه اتفاقی می‌افتد که این مردمی که به یک معنی در ساخت سینما موثر بودند و پول می‌دادند و این سینما را حرکت می‌دادند و حیات اقتصادی را جان می‌دادند، خود اینها شروع کردند به تخریب کردن چیزی که خودشان لاقول دوستش داشتند و این سینما، سینمای موفقی هم بهر حال بوده من باب گیشه. این تناقض به نظرتان از چی میاد و راجع به چه گروه از مردمی داره صحبت می‌کنه؟

□ بله، آمار فروش فیلمها در قبل از انقلاب در مواردی آمار قابل توجهی بوده و این مسئله به مخاطب شناسی سینمای ما برمی‌گردد، هم در آن دوره و هم در این دوره، من و شما وقتی می‌نشینیم و بحث می‌کنیم که مخاطب سینمای امروز ما چه کسانی هستند می‌گوییم سینما هنوز مخاطب اصلی و مردمی خودش را پیدا نکرده، چرا که اکثر فیلمها در سینمای ایران تا آنجا که من به یاد دارم هنوز از دو میلیون نفر بیشتر بیننده نداشته. شما فرض کنید سال پنجاه و هفت، سی و دومیلیون نفر جمعیت داشتیم. در آن سه ماه که شما می‌فرمایید چهارصد هزار نفر از این جمعیت سینما رفته باشند، پانصد هزار در سی و دو میلیون نفر رقی نیست.

■ شما تفکیک کردید مخاطب را که جالب بود. می‌خواستیم بدانیم این که می‌گویند مردم خودشان سینما را ساختند خود مردم هم خراب کردند، توی این لغت «مردم» مسئله است.

□ بله از نظر مشخصات عمومی مردمند ولی وقتی پرونده‌های آنها را بررسی می‌کنید می‌بینید کسانی سینما ساختند که برایشان سینما، با کاباره، با قمارخانه فرقی نداشته است به جز جنبه‌های اقتصادی، ساخت سینما و سینما رفتن جنبه پرستیژی داشت. حالا که طرف کاباره و عرق فروشی درست می‌کند سینمایی هم می‌ساخته و یا شکل معماری اغلب سینماها طوری بود که در درون یا اطراف آن کاباره و عرق فروشی و قمارخانه و... اینها هم وجود داشت. اینها از قشر مردم اصیل و عادی نبودند که بروند سینما بسازند. اینها نوعاً آدمهایی بودند که دنبال یک فرصت‌های اقتصادی بودند و یا در پی این بودند که تحت حمایت کسانی قرار بگیرند و یا افراد عیاش و هرزه‌ای بودند و در پی این که کنار لذتهای جنسی، سودها و امتیازات اقتصادی هم ببرند.

لذا شما تصویرتان از جامعه شناسی محیط سینما یک محیط ناامن و ناآرام برای خانواده است که نوعاً در راه و مسیر فیلم دیدن انواع هرزگیها را در دسترس مشتریان قرار می‌دادند. این نگاه هنوز با گذشت ۱۵ سال بعد از انقلاب در بسیاری از خانواده‌ها نسبت به سینما وجود دارد. به هر حال مسئله آمیختگی فساد، فیلمسازی، سینماسازی، قمار و... در غرب و سینمای قبل از انقلاب انکارناپذیر است.

البته در این زمینه حرف‌های زیادی وجود دارد و نمونه‌های برجسته‌ای که فلان هنرپیشه مشهور و ستاره سینما چه روابطی با چه کسانی داشت. و با زنان و دخترانی که از طریق سینما و با فلان چهره سینمایی به اغفال کشیده شدند در مطبوعات آن روز مطرح می‌شد. پس کسانی که در جهت سینماسازی قدم برداشتند با توجه به تعداد چهارصد سینمایی که ساخته شد تعدادشان به صد نفر هم نمی‌رسد، پس نمی‌شود گفت مردم عادی و... سینما ساخته‌اند. یک بخشی از مخاطبین سینمای ما در هر دوره‌ای خصوصاً قبل از انقلاب بیکاره‌ها و سربازها بوده‌اند و کلمه‌ای که امروز دیگر شاید معنای واقعی را از دست داده ولی در دوره سابق خیلی معنا داشت، لانه‌ها و لمپن‌ها بودند و اینها هم اتفاقاً از قشرهایی هستند که در انقلاب هیچ نقشی نداشتند و این لانه‌ها و لمپن‌ها و بیکاره‌ها همانهایی بودند که حتی مورد استفاده حزب رستاخیز در چماق‌داری و... قرار می‌گرفتند و اینها می‌دیدند که با پیدایش انقلاب در عرق فروشیا و... بسته می‌شود و رفاصخانه‌ها تعطیل می‌شود و خودشان جزء گروهی بودند که انگیزه پرکردن سینما برای دهان کجی به حرکت مردم را داشتند.

■ بله می‌خواستیم مردم عادی از یک سری آدمهایی که حاشیه هستند جدا شوند و یک مقدار هم بحث تحول هم مطرح است یعنی یک سری از مردم که می‌رفتند و آن فیلم‌ها را می‌دیدند و آدمهای معقولی بودند، در مقطع انقلاب به یک خودنگری و بازنگری و تحول رسیدند و این هم مهم است که حس کردند در طول سالها ما چه می‌گیریم؟ بوده‌اند کسانی اینطوری؟

□ بله این به پیام انقلاب برمی‌گردد. به نظر من چون پیام انقلاب یک پیام فطری است هر آدمی با هر دین و مسلک و مکتبی می‌تواند با انقلاب ما ارتباط برقرار کند. یعنی انقلاب آمده خوبهای مطلوب یک انسان را گفته خوب است و بدهای منظور یک انسان را بد معرفی کرده، طبیعی است که هر انسانی در هر دوره‌ای اگر بخواهد می‌تواند با این حقیقت رابطه برقرار کند شاید خیلی از کسانی که قبل از انقلاب جزء مردم عادی بودند و سینما هم می‌رفتند با آشنا شدن با پیام انقلاب آن سینما را رها کرده باشند. شما ببینید مسیحی‌ها در کشور ما واقعاً در چه امنیت و آسایشی زندگی می‌کنند و چقدر راضی‌اند؟ علتش چیست؟ در حالیکه اوائل انقلاب فکر می‌کردند که این انقلاب حتماً پدرشان را در می‌آورد و شاید زمینه و حرکت منافقین بدبخت که اخیراً انجام دادند و دو سه تا از کشیش‌ها را

**آنها [رژیم شاه] به خاطر فقدان علم و تجربه در سینما نتوانستند استفاده بیشتر و بهتری
ببرند. در واقع با مسخ کردن سینما توانستند مسیر سینما و راه سینما را به سمت خودشان
ببرند به همین دلیل شما سینمای گذشته را یک سینمای بی هویت و مبتذل می دانید.**

می کنیم می بینیم که بعضی از ایرانیهای قدیم فراری یا خود رفته به آنجاها هنوز از آنگوشت به عنوان یک غذای ملی دست برنداشته اند. و لذا عقیده ام بر این است این سینمایی که ما نمی دانیم چه اسمی برای منفور بودنش باید گذاشت، نباید با واژه های خوبی ترکیب کنیم که بد بودن آن را ثابت کنیم. مثلاً سینمای فارسی، یعنی فارسی بده که سینمای آن هم بد شده یا سینمای آنگوشتی یعنی آنگوشت بده که سینمایش هم بد شده. من فکر می کنم بهترین تعبیری که باید رایج کرد، بحث سینمای جدی و سینمای غیرجدی است. اگر نخواهیم بگوئیم سینمای شاهی یا سینمای مبتذل! و در این جدی بودن همه چیز هست. محتوای جدی، بیان جدی، آدمهای جدی، سرمایه جدی، مخاطب جدی، رود رویی جدی، طرح مسائل جدی و در مقابل همه اینها آن نوع غیرجدی، شوخی بودن، هزل بودن، مبتذل بودن و... در مورد سینمای شبه روشنفکری، نه روشنفکری. چون روشنفکر به نظر من دارای خصوصیتی است که باید متصل به ریشه های تاریخی و ملی و مذهبی و فرهنگی اش باشد، منتها در به کارگیری این ریشه ها و گرایشات میهنی و ملی و مذهبی و فرهنگی نسبت به آینده از مردمش جلوتر است. این، به نظر بنده یعنی روشنفکر. پس سینمای روشنفکری یعنی سینمای ملی، مذهبی و فرهنگی در حالیکه مصادیق آن سینمای مورد نظر شما هرگز به این بنیادها نزدیک نشد. رهبر انقلاب در یکی از دیدارهایشان با گروهی از هنرمندان نمایشگاه دو سالانه تجسمی دوره دوم یک جمله بسیار زیبایی داشتند که به نظر من باید پیرامون آن خیلی کنکاش و تحقیق کرد. این جمله که: «حکمت های قرآنی ما همان حکمت های ملی و ایرانی ماست.» وضع روشنفکران واقعی و غیرواقعی ایران را از گذشته تا به امروز روشن می کند و به نظرم این جمله باید از مواد استراتژیک فرهنگی انقلاب باشد. وقتی ایشان می گویند حکمت قرآنی ما همان حکمت ملی و ایرانی ماست، در واقع وسعت واقعی قرآن که وسعت فراملی و همه جهانی است را مطرح کرده ایم. و نیز حکمت های ملی و ایرانی ما هیچکدام حکمت های ضددینی و ضداخلاقی و ضدارزشی نیستند. لذاست که می توانند ذیل حکمت های قرآنی ما قرار بگیرند و اینکه به هر حال قرآن می تواند غالب و حاکم باشد. یعنی ما می توانیم هر عنصر ایرانی و ملی و فطری را یک عنصر خودی و یک انسان قرآنی بدانیم و با این دید می توان شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را کتابی ارزشمند اسلامی بدانیم، در حالیکه نگاه قبلی به شاهنامه این بود که این یک کتاب شاهنشاهی است و مروج شاهان و دربارها و فردوسی هم یک عنصر طاغوتی است، که بکلی غلط بود.

■ و اگر بد باشد این مسایل ایرانی است که بد فهمیده شده و گر نه در ذات خود درست است. ایرانی بودن هیچ مغایرتی با ارزش و اخلاق و دین ندارد.

■ به اساس قرآن توحید است. در سرزمین ایران در گذشته قبل از

بردند و دزدیدند و کشتند برای همین بود که یک جنگ دینی راه بیندازند، یک جنگ اسلام و مسیحیت راه بیندازند که اتفاقاً از یک زمینه جهانی هم استفاده کردند، یعنی همان چیزی که الان در بوسنی و هرزگوین به وجود آمده. جنگ صلیبی که مسیحیان حاکم بر دنیا در آن منطقه راه انداخته اند به نظر من این زمینه ای بود که منافق ها می خواستند از آن استفاده کنند و بگویند چون ایران محور تبلیغات در این جنگ است که این جنگ را شبیه جنگ صلیبی می داند، پس خود ایران است که مسیحی کُشی راه انداخته است و به این بهانه جنگ دینی در ایران راه بیندازند ولیکن شما می بینید که ارمنی ها و یهودی هایی که در ایران مانده اند و خواسته اند در چهارچوب دینشان به ارزشهای ما احترام بگذارند چه خوب با ما زندگی می کنند. این نشانگر چیست؟ این نشانه این است که پیام فطری انقلاب را گرفته اند. شاید همین ها به جاهایی از عملکرد حکومت هم اشکال داشته باشند اما اصل پیام را گرفته اند. لذا بنده معتقدم چون پیام انقلاب یک پیام فطری است، طبیعتاً همان آدمهایی که شما دارید می گوید در ابتدا جزء انقلاب نبودند و چه بسا در جریان رشد نهضت تحت تأثیر انقلاب قرار گرفته باشند و بنده نمونه های بسیاری از این موارد سراغ دارم، همچنان که برعکس هم بوده.

■ یعنی علیه فطریشان بلند شده و احتمالاً پیام را نرفته اند.

■ بله بیگانگی و بی ارتباطی با پیام.

■ خوب، این دو بخشی را که شما در سینمای خودمان کلیتش را فرمودید، دو شعبه می شود یک شعبه اخلاقی، بی عفتی و بیگانگی با سنن و آداب و به خصوص مذهب در زمان شاه. عمده این سینما که معروف شد به سینمای فیلمفارسی، سینمای آنگوشتی که رقص و آواز و تمام این داستانها را با خودداشت و تفتن به نازل ترین صورت خودش در آن بود، این یک شعبه از سینما می شود که بخش اعظمی از سینما را در برمی گیرد و یک شعبه دیگر که از اواسط دهه چهل در سینمای ایران رشد می کند که مشهور می شود به سینمای روشنفکری. شعبه اول را شما کلیاتش را گفتید. حالا شعبه دوم، سینمای روشنفکری، که این برعکس اولی ظاهرآ مبتذل نیست، فرهنگی است. تحت حمایت شهبانو قرار می گیرد، جشن هنر به راه می اندازد. نوع خاصی از مردم را به خود جلب می کند، قیافه ضد ابتذال به خود می گیرد. راجع به آن بفرمائید که بعداً بتوانیم از اینها یک جمع بندی کنیم و احیاناً آن جرعه هایی را که بین این دو شعبه فرمودید و ما جرعه هایی هم داریم که نه متعلق به آن شعبه آنگوشتی است، نه متعلق به آن شعبه روشنفکری است. و چند فیلمساز هم از آن شعبه به این یکی می آیند، تا مقطع انقلاب و بعد از آن.

■ امن همانطور که به ترکیب این دو کلمه فیلم فارسی اعتراض دارم، به سینمای آنگوشتی هم اعتراض دارم. من اعتقاد دارم که آنگوشت یکی از غذاهای ملی ماست که در گذشته این غذا در تمام خانواده های روستایی و شهری به انواعش وجود داشته و امروز وقتی به جاهایی از دنیا مسافرت

ما می‌توانیم هر عنصر ایرانی و ملی و فطری را يك عنصر خودی و يك انسان قرآنی بدانیم و با این دید می‌توان شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را کتابی ارزشمند اسلامی بدانیم.

سرزمین ایران همیشه مصون از بت پرستی و بت سازی و ترویج بت بوده است. اینجا همیشه توحید حاکم بوده.

نهضت روشنفکری مذهبی در بستر انقلاب اسلامی احساس خطر کرد. چرا که روشنفکرها به نهضت امام گرایش پیدا کردند. نهضت امام به دانشگاهها راه پیدا کرد، جوانان وابسته به جریاناتی چون «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» سخت تحت تأثیر اندیشه های امام قرار گرفتند؛ حتی بسیاری از بچه هائی که تحت تأثیر گروههای چپ و از جمله توده ایها قرار داشتند با آغاز نهضت امام نسبت به اسلام و روحانیت دچار تردید شدند. آنها که تحت تأثیر القانات چپ، مذهب و روحانیت را فاقد هرگونه جنبش و حرکتی می‌دانستند، در تحلیل و آموخته های مارکسیستی خود دچار شک شدند، یعنی همه جریانات سیاسی نفتی، ملی، چپی و نهضتی (نهضت آزادی) در برابر عمق حرکت انقلابی امام رنگ باختند.

رژیم شاه از دو جهت احساس خطر کرد، یکی اینکه تفرقه سیاسی گروهها، حول نهضت امام به یک وحدت ملی و مبارزاتی تبدیل می‌شد. دیگر آنکه وحدت در سایه اسلام و تحت رهبری یک روحانی بود، از این رو رژیم برای جلوگیری از این جریان ملی و مذهبی باید وارد یک عرصه جدید مقابله می‌شد. ابتداء می‌بایست خط امام را محدود به قم می‌کرد و صدور و نشر این جریان به سایر شهرها را مانع می‌شد و از رفت و آمدهای اقشار علمی و سیاسی و مذهبی به قم جلوگیری می‌کرد، دوم اینکه می‌بایست به شیوه ای و در حدی کنترل شده به روشنفکری غیرسیاسی آزادیهای می‌داد. از اینجا به بعد تلاش رژیم نسبت به ایجاد تضاد بین جریان روشنفکری و جریان مذهبی و دینی افزایش می‌یابد، رژیم از دهه چهل به بعد عنایت بیشتری نسبت به روشنفکری غیرمذهبی نشان می‌دهد، از این دوره به بعد روشنفکرانهای نویسنده، شاعر، فیلمساز بطور غیرمحسوس در پناه رژیم قرار می‌گیرند.

با سقوط رژیم و دسترسی به اسناد محرمانه رژیم معلوم می‌شود که بسیاری از روشنفکران اپوزیسیون جزء کسانی بوده‌اند که توسط رژیم ارتزاق می‌شدند و نیشهای کنترل شده آنها هم در قالب قصه و شعر و نمایشنامه برای رژیم قابل تحمل بود. اگر روزی اسناد ساواک در این باره منتشر شود قضایا معلوم خواهد شد. بسیاری از کسانی که مثلاً بنا داشته‌اند در اذهان، خود را قهرمان ملی قرار دهند، چگونه در پناه امکانات رژیم و توسط دکتر اقبال (رئیس شرکت نفت) به سفرسیاحتی و «زیارتی»! فرنگ اعزام می‌شدند و اساساً محیط‌هایی را که رژیم برای تأثیرگذاری روی اقشار سنی مختلف ایجاد کرده بود، تحت مدیریت فرهنگی و هنری و ادبی همینها بود. مثلاً کاخ جوانان زیر نظر هویدا یکی از جولانگاههای فکری این افراد بود که فقط افراد دیپلمه می‌توانستند با عضو شدن به آنجا راه پیدا کنند.

و پیش آهنگی، که مرکز دیگری از محیطهای فرهنگی و برای عضویت دانش آموزان دوره دبیرستانی و زیر نظر یکی دیگر از بلندپایگان رژیم اداره می‌شد و تحت عناوین مختلف برنامه های فرهنگی و هنری اجراء می‌کرد و یا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که زیر نظر

حضور و ورود اسلام هیچ سابقه بت پرستی وجود نداشته. در این گنجینه های تاریخی که الان بدست می‌آید شما هیچوقت ندیده‌اید و نشینده‌اید که یک بتی از زیر خاکهای این مملکت بیرون بیاید. اینجا همیشه توحید حاکم بوده در حالیکه ما در کنار کشورمان ماوراءالنهرین را داریم که مرکز ترویج و ساخت بت بوده، ولی این سرزمین همیشه مصون از بت پرستی و بت سازی و ترویج بت بوده است. بنابراین در روح و فرهنگ ایرانی همیشه فطرت باک و درست وجود داشته و می‌بینیم که ایرانیان دوره آغاز اسلام از همه جا راحت تر اسلام را می‌پذیرند. اسلام به سرزمین ایران با جنگ و شمشیر و خونریزی نیامد، با منطقی و استدلال آمد. حتی یکی از آدمهای خوش ذوق تعبیر می‌کرد که اینکه مرکز خلافت حضرت امیرالمومنین در کوفه قرار داده شد (با اینکه حضرت قبل از حکومتشان در مدینه بودند، و از پیغمبر و همسرشان حضرت فاطمه در مدینه خاطراتی داشتند و آن بزرگواران در مدینه مدفون بودند) برای این بود که کوفه آن روز به مدائن (ایران) آن روز نزدیک بود و حرفهای حضرت خیلی زود به ایران منتقل می‌شد. ضمن اینکه در کوفه آن روز عده زیادی از مهاجرین ایرانی رفته بودند و کوفه را تشکیل داده بودند. یعنی پذیرش عدالت اجتماعی و حاکمیت اسلامی بعد از عقیده به توحید برای ایرانیان راحت تر بود تا دیگران. برخورد اعراب را نگاه کنید با اسلام چگونه بوده؟ اینکه قرآن می‌گوید «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» با اینکه زبان قرآن زبان عربی است. اما همه اذیت و آزارهای پیامبر از سوی اعراب بوده همانا که امروز هم اصلی ترین دشمن انقلاب جهانی اسلام هستند. در بین آن همه صحابه عرب، پیامبر می‌آید و دست می‌گذارد روی شانه سلمان و می‌گوید: سلمان متا اهل البیت. این جزء خانواده ماست. شما ببینید پیغمبر مسئله ناسیونالیسم عربی و ایرانی را با اتصال و عضویت سلمان به خاندان قریش از بین می‌برند، سلمان قبل از مسلمانیش که بوده؟ سلمان یک کشیش بوده، یک مسیحی بوده. قبل از مسیحیت یک زرتشتی بوده. اما قائل به توحید بوده و به عنوان یک نمونه و سمبل مردم ایران! پیامبر به سلمان می‌فرماید یک روزی این دین غریب است و توسط مردم همزبان با تو حمایت می‌شود و آن همه روایاتی که داریم در مدح کسانی که از قوم مسلمان اند. و در آخر الزمان نسبت به اسلام رویکرد نشان می‌دهند و ترویج اسلام با اینهاست. و اینها با اعراب در آخر الزمان به جنگ برمی‌خیزند و رودرو می‌شوند. اینها به نظر بنده تفسیر همان جمله ارزشمند رهبر انقلاب است.

■ مینمای روشنفکری و اصولاً فعالیت هنری روشنفکران را قبل از انقلاب چگونه می‌بینید؟

بله، همانطور که عرض کردم روشنفکر کسی است که به هویت تاریخی، ملی و مذهبی اش وفادار بوده و در راه روشنگری مردمش از هیچ چیز فرو نگذارد. رژیم شاه در دهه چهل بعد از جریان شروع حرکتیهای نهضت پانزده خرداد به رهبری امام نسبت به پیدایش یک

مستقیم فرح بود و توسط لیلی امیر ارجمند اداره می شد و برای دانش آموزان تا مقطع سوم متوسطه بود و عمده نویسندگان و شاعران روشنفکران و چپ در این مراکز عضویت داشتند و برنامه اجراء می کردند. اینها غیر از آن طیفی هستند که در استخدام رادیو و تلویزیون و فرهنگ و هنر و مطبوعات وابسته به رژیم بودند.

یکی از ویژگیهای سیاست فرهنگی رژیم سابق ایجاد پیوستگی بین نهادها و دستگاههای فرهنگی حکومت بود، در واقع برای دانش آموزان اول دبستان تا دوره دانشگاه برنامه ریزی فرهنگی خارج از محیطهای آموزشی داشت و از سویی این دستگاهها مکمل یکدیگر بودند و در نهایت هم عناصر نویسنده و شاعر و فیلمساز متناسب با ذوق و سطح فکر و تخصص شان جذب این دستگاهها می شدند. علاوه بر اینها برخی وزراء و مسئولان بلندپایه رژیم از جمله اقبال در رابطه با کمکهای اقتصادی به روشنفکران یک حساب ویژه داشته اند. افرادی را که خود شاه، فرح، اشرف، شاپور غلامرضا ... معرفی می کردند، از آنجا کمکهای دلاری و تهیه بلیط سفرهای خارج از کشورشان انجام می شد. آنوقت مسئولان فرهنگ و هنر سابق شوهر و پسر اشرف (بوشهری و پهلبد) و رادیو و تلویزیون در اختیار قطبی پسرخاله فرح بود. دهه های چهل و پنجاه اوج توجه رژیم به مسائل فرهنگی و هنری بوده و بسیاری از چپی ها در این دوره حضور فعال فرهنگی و ادبی دارند و در شعرها و قصه ها با استعاره و ... حرفهای سمبلیک می زدند و برای غنچه و گل و ترانه و صبح و ... طلب آزادی می کردند. آدم وقتی این قبیل کارهای گذشته را بیاد می آورد می فهمد که رژیم این استعاره ها و ابهامها را می فهمیده ولی آنها را در کنترل داشته است.

می خواهم بگویم اساساً برخورد رژیم با جریان روشنفکری مربوط به سینما و نمایش و موسیقی نبود، بلکه یک جریان وسیع و گسترده اما کنترل شده بود. و همین ماجراست که می بینید چپ ترین قصه ها و رمانهای آن دوره از خود رژیم شاه مجوز انتشار می گیرند. این روشنفکرها مستخدم رادیو و تلویزیون یا فرهنگ و هنر یا کانون پرورش فکری بودند. و در جاهائی مثل کاخ جوانان و مطبوعات و ... که تحت کنترل رژیم بود، جولان می دادند.

پس داستان ارتباط رژیم با جریان روشنفکری و میدان دادن به روشنفکرها با این انگیزه و از اینجا به صورت گسترده شروع می شود و حمایت های اقتصادی و فرهنگی هم برای کنترل و هدایت غیرمستقیم آنها انجام می گرفته است؛ یعنی آن حمایتها برای این هدایتها صورت می پذیرفته، در همان سالهای دهه های چهل و پنجاه که در بسیاری شهرهای ما آب آتاشمینی و برق به سختی پیدا می شد و هیچ اثری از عمران و آبادانی دیده نمی شود و با گاری و ماشین آب به مردم می رسانند، در رابطه با مسائل فرهنگی و هنری، رژیم سرمایه گذارهای هنگفتی می کرد؛ اینکه رژیم علی رغم این کمبودها و وجود حلیس آبادها و



محرومیت ها و کپرنشینی ها و فقر اجتماعی به مسائل فرهنگی توجه می کند، حاکی از اینست که استحکام پایه های خود را در این مسئله می دید.

در اوایل پیروزی انقلاب منطقه وسیعی بنام بشاگرد کشف شد که مردمش حتی موتورسیکلت ندیده بودند و جلوان علف می گرفتند و تعارف می کردند و یا بین گیلاس و پشگل گوسفند فرقی قائل نمی شدند، آنوقت رژیم بهترین و بیشترین پولها را خرج سرمایه گذاری در کانون و کاخ و فرهنگ و هنر ساختن می کند و چه هزینه هایی که رژیم صرف برگزاری جشن های هنر شیراز نمی کند. این تأکیدات بر این است که غیرمستقیم به این بحث رایج پاسخ گفته باشم که آیا توسعه فرهنگی مقدم است یا توسعه اقتصادی که ان شاء الله باید در این باره هم صحبت و اشاره ای داشته باشیم.

معتقدم در همه حکومتها، مسئله هویت فرهنگی بر توسعه اقتصادی تقدم دارد. هر حکومتی بنا به جهتش از عنصر فرهنگی متناسب با خود استفاده می کند. البته ضرورت این مسئله در عصر ما به دلایل گوناگونی نسبت به گذشته چند برابر شده است که بعداً اشاره خواهم کرد. بدیهی است هویت و کار فرهنگی در حکومتی که جهت حرکتش به سمت هواخواهی و دنیاطلبی و کثرت طلبی و ضدعدالت است با حکومتی که سمت و سوی عدالت و انسانیت و شرف و آزادی است با هم متفاوت است و الا انسان و جامعه ناگزیر به پذیرش و داشتن حکومت است. نفس حکومت ضدارزش نیست، لذا آن عده از جریان قسیل شده اپوزیسیون که امروز در گوشه و کنار این کشور یا خارجه می گویند ما با سلطه نمی سازیم و بر سلطه هستیم، این حرفشان ناشی از بی شعوری است. امروز تنها سلطه حاکم در گوشه ای از جهان که از حق مظلومان بومنی و فلسطین و الجزایر و لبنان و افغانستان دفاع می کند

جمهوری اسلامی است، داشتن قدرت و حکومتی که در خدمت و حمایت مستضعفان باشد که ضدارزش نیست، عین ارزش است. وانگهی اگر اینها ضدسلطه هستند، چرا ضد منافع ملی و میهنی خودشان و هم جهت با خواستهای سلطه غرب و امریکا کار می کنند و همسوی با رادیوهائی چون B.B.C حرف می زنند و مصاحبه می کنند؟ بسیار خوب، شما هم بیایید بر حکومت باشید، بر سلطه باشید. منتها کدام سلطه؟ آن سلطه جهانی که امروز بشریت را به نابودی و اضمحلال کشانده است؛ غیرت روشنفکر ملی و مسلمان در برابر فجایع این سلطه در بوسنی و اوگاندا چگونه بروز کرده و چه واکنشی نشان داده است؟! امروز سلطه صهیونیسم حاکم بر فرهنگ و هنر جهان شده است. این روشنفکران در برابر این سلطه ظالمانه ادبی و سینمایی که سالانه دهها اثر علیه مظلومین جهان منتشر می کند و می سازد، چه واکنشی نشان داده است؟ در یک سفر خارجی با پیرزنی اهل زاگرب که می گفت شوهرم کانادایی است و هر دو مقیم کانادا بودند و در حال سفر به زاگرب برای دیدن بستگانش بود، گفتگو داشتم و از بوسنی صحبت پیش آمد و آن پیرزن با آن چهره فرتوت که ظاهراً اهل فهم و شعور سیاسی نبود، گفت این ملت را دارند می کشند آنوقت آقای کلینتون با زرش به ایتالیا رفته و در یک مجلس رقص با همسرش رقصیده بعد تلویزیون آمریکا آمده بعد از خبر کشتار بوسنیایی ها توسط صربها این صحنه را پخش کرده. او به نمایندگی یک جمعی حرف می زد و می گفت مردم نسبت به کلینتون به خاطر این کار تنفر پیدا کرده اند می گویند تو که می گویی من رهبر یک جامعه واحد جهانی هستم و قاتل به یک حکومت بی مرز هستی، پس چرا در این نظم نوین جهانی در برابر این ظلم و واکنش نشان نمی دهی؟ من از این پیرزن سؤال کردم آینده بوسنی را چگونه پیش بینی می کنی؟ گفت اگر ایران- که البته او متوجه نشد که من ایرانی ام- در موقعیت حمایت از بوسنی نبود، بوسنی تا کنون دهها بار شکست خورده بود، حضور ایران به عنوان تنها کشوری که حمایت از بوسنی می کند، نمی گذارد که بوسنی شکست بخورد و این حرف برای من خیلی جالب بود چون شش ماه قبل در حاشیه نمایش فیلم خاکستر سبز شبیه این تحلیل را از رئیس محترم جمهورمان شنیدم. امروز میدان نبرد حق و باطل در صحنه جهانی گویاتر و روشن تر از هر دوره تاریخی است، امروز باطل در شکلهای پلیدش و در نامهای صهیونیسم، صرب، امریکا در سطح جهانی مشغول جولان است و هر اهل فکر و اندیشه ای اگر دین هم ندارد، به مقتضای وجدان و غیرت و مردانگی اش باید در برابر این ظلم و سلطه واکنش نشان دهد. جمهوری اسلامی به عنوان تنها حکومتی که در دنیا به ۹۸/۲٪ رأی مردمش متکی بوده و در این عمر یک دهه و نیمش در برابر انواع تجاوزهها ایستادگی کرده و در یک نبرد نابرابر هشت ساله مقاومت کرده و پیروز شده و در دوران سازندگی نیز با اشکال گوناگون توطئه استکبار روبروئی می کند، نمی تواند یک سلطه باطل باشد، الگوی مبارزه با سلطه شبیه سخنرانی مقام رهبری در سازمان ملل

در برخورد با خنده و اینبرگر است که گفتند این خنده مثل خنده یک مرده است. در قلب قدرت آمریکا هراس نداشتن و سخن حق گفتن و یا سخنرانی شهید رجایی در همان سالهای اول پیروزی انقلاب در سازمان ملل که در حین صحبت جورابش را درآورد و پاهایش را نشان داد و عرف و غرور دیپلماسی دنیا را به هم ریخت و گفت شما طرفدار آن سلطه و حاکمیتی بودید که پاهای من را اینطور شکنجه داد! و من نخست وزیر آن ملتی هستم که سالها تحت یوغ و ظلم این رژیم بوده است.

اتفاقاً این روشنفکرهای اخته و سوخته و طنی هیچگاه بر سلطه نبوده اند همه برنامه های رژیم شاه برای زیر سلطه گرفتن اینها بود و برای همه اینها برنامه ریزی کرده بود و روی اینها سلطه فکری داشت و هر کدام از اینها را نیز به نوعی به خودش وابسته کرده بود و از اکثر اینها هم مدرک جمع می کرد، از مفاسد اینها، اختلافات اینها، ضعفهای نفسانی اینها. مشکلات نفسانی اینها از رژیم پنهان نبود و چه بسا زمینه هایش را رژیم بوجود می آورد که هر وقت یکی از اینها خواست رویش را زیاد کند، از این مدارک رو کند تا اینها عقب نشینی کنند.

یکی از جریاناتی را که رژیم بوجود آورد، بخش روشنفکری! در سینما بود. سینمای ما تا قبل از این دوره، همان سینمای بی هویت و مبتذل بود. در واقع این انشعاب در سینما به منزله تربیونی برای گفتن حرفهای دیگر و جذب آدمها و مخاطبان جدید است، اما متأسفانه همین شکلش هم غیر جدی و بی خاصیت مورد استفاده قرار می گیرد و سیئه ای است روی سیئه سینمای سکسی و مبتذل گذشته.

برای این سینمای شبه روشنفکری می بایست تهیه کننده های دولتی چون کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و فرهنگ و هنر تعیین می شدند. به همین دلیل این سینما هیچ وقت نه در آن دوره و نه در این دوره به میان مردم راه نیافت. لذا همیشه تهیه کننده های دولتی باید سرمداری آن را بر عهده می گرفتند.

پس جریان سینمای شبه روشنفکری توسط رژیم شاه و با حمایت اقتصادی تهیه کننده های دولتی راه اندازی شد از آنجا که نمی توانست و نمی خواست درد مردم و درمانهای اجتماعی و سیاسی را بیان کند، به میان توده مردم راه نیافت.

■ این که شما گفتید، با این گستردگی و برنامه ریزی هم از جهت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کارکردش برای رژیم شاه چه بوده و چه اهداف عمیق تری در پشت آن بوده؟ برای اینکه این مدلسازی ها را بکند، این میزان انرژی گذاشتن مهم است باید یک دستاوردهایی می داشت ...

□ من فکر می کنم از نظر غربی ها که اساساً عامل ثبات رژیم پهلوی بودند، کار فرهنگی بستر هر نوع حرکت سیاسی و اقتصادی بود و خودشان هم همیتطور عمل می کنند. اینها با سلطه سیاسی و اقتصادی پیش می روند؟ یا با شیوه ها و کار فرهنگی؟! اینها از طریق میسیونرها و حرکتهای فرهنگی و مذهبی به میان مردم می روند و کنار آن با سرمایه های

جریان سینمای شبه روشنفکری... از آنجا که نمی توانست و نمی خواست درد مردم و درمناهای اجتماعی و سیاسی را بیان کند، به میان توده مردم راه نیافت.

شما اهل سینما مفهوم قدرت تأثیر گذاری سینما را در اقتصاد و سیاست يك کشور و يك نسل بیشتر درك می کنید.

عمده اش سینماست، تمام جبهه های اقتصادی دنیا را فتح می کند. وقتی شوروی سابق از هم فرو می باشد، اولین صادرات امریکا در روسیه اکرانهای سینمایی و بلافاصله ورود مالبورو و کوکا و مک دونالد و جین است. عجیب است که بسیاری از این فیلمها از سر دلسوزی! مجانی اکران می شود. این نظام دگرگون و متحول شده در بحرانی ترین شرائطش مورد سوء استفاده زیر کانه و هوشمندانه امریکائیها قرار می گیرد، شما اهل سینما مفهوم قدرت تأثیر گذاری سینما را در اقتصاد و سیاست يك کشور و يك نسل بیشتر از دیگران درك می کنید.

اگر در يك فیلم رنگ، حرکت و زاویه دوربین، نورپردازی و... درست باشد، عظیمترین مفاهیم فلسفی و سیاسی در راحتترین شکلش به مخاطب القاء می شود. از این روست که بزرگترین کمپانیهای اقتصادی و صنعتی پشتوانه سرمایه گذاری سینمای هالیوود هستند. سیگار مالبورو در دست يك هنرپیشه محبوب و قهرمان! امریکائی و یا نوشابه پپسی که پلیس هوشمند! امریکائی در حین انجام مأموریت مهم می نوشد و یا... اینها بهترین شیوه تبلیغ غیر مستقیم و معرفی الگو و قهرمان سازی است. مدل فرهنگی ساختن مؤثرترینش از طریق سینما ممکن است و لذا پیوند سینما و صهیونیسم در امریکا، پیوند هالیوود و پنتاگون يك مسئله قطعی و محرز است و اکثر کارگردانها و هنرپیشه های مطرح امریکائی شریک کمپانیهای بزرگ اقتصادی هستند.

شنیدم روی کار آمدن کلیتون به عنوان يك عنصر از حزب مخالف بوش دقیقاً بر اساس تبلیغاتی بوده که در يك فیلم داستانی و مستند طراحی شده. این فیلم زمینه تبلیغاتی کلیتون را مهیا می کند، يك زنی در تصویر تلویزیون ظاهر می شود، فردی را متهم به تجاوز به خود می کند و مدتها در صدد جلب ترحم حقوق بشر و تحریک عاطفه ملی مردم امریکاست. اما درست در روزهای تحریک عاطفه ملی مردم! که چرا زنی بدون میلش! مورد تجاوز قرار گرفته، اسم این فرد تجاوزگر به نام کلیتون اعلام می شود. بهر حال طرفین وکیل می گیرند و کارهای تبلیغاتی شدید شروع می شود، حزب مخالف هم از فرصت سوء استفاده می کند و بعد از مدتها هیجان تبلیغاتی، سرانجام این زن در دادگاه اعتراف می کند که این حرکت يك صحنه سازی بوده و او به خاطر مشکلات اقتصادی در اختیار مخالف کلیتون قرار گرفته و در قبال گرفتن پول این صحنه را بازی کرده است!

پس می بینید کار فرهنگی علت است و دیگر کارها معلول. حکومتها باید به علتها پردازند و معلولها را باید به عهده مردم واگذارند. مانیز امروز به جای پرداختن به مسایل جزئی و پیش پا افتاده فرهنگی، اصول علی را شناسایی و آنها را در جامعه مطرح کنیم.

همان ملت چند شکم گرسنه را سیر می کنند و يك درمانگاه هم می سازند. کلی از دولتها امتیاز واردات و صادرات می گیرند و یا اشیاء عتیقه و بومی آن مناطق را به نازلترین قیمت خریداری می کنند، از سود آنها يك مدرسه و درمانگاه هم می سازند اینها که می گویم گزافه نیست، سیاستهای افشاء شده و اتیکان است! این نفوذ بدون خونریزی و بی دردسر است و به عمق جان و فرهنگ يك ملت پا گذاشتن. بدبختی که امروز از ناحیه تهاجم فرهنگی غرب به افریقا کشیده شده است را ببینید! آیا غرب با زور سرنیزه و اسلحه می توانست اینهمه کوکا و مک دونالد و وینستون و جین را در دنیا اشاعه دهد؟ آنها فهمیده اند که سلطه اقتصادی و سیاسی شان بر بستر فرهنگ استوار است، لذا جاهایی که کار نظامی می کنند، به خاطر عصبانیتی است که برای آنها عارض شده، چون برنامه های فرهنگی آنها در زمانی مشخص جواب نداده، متوسل به زور می شوند، چپی ها هم در دنیا و هم در ایران هیچکس را با «مانیفست» مارکس نفریفتند. آنها هم بدون کار فرهنگی، سلطه سیاسی بدست نیاوردند. البته در جاهایی کار را با حرکت نظامی پیش بردند و لیکن بلافاصله برای نگهداری دست آوردها کار فرهنگی کردند. کتاب «مادر» ماکسیم گورکی به اکثر زبانهای خارجی ترجمه شده و شما میزان انتشاری که آنها در زمینه های ادبی، رمان، شعر، نمایشنامه داشتند را نمی توانید شمارش کنید. در ایران خودمان متأسفانه هنوز خواندنی ترین رمانها، رمانهایی است که چپی ها نوشتند و ترجمه کردند. و یا میزان فیلمهای تولید شده در روسیه را ببینید چقدر است، لنین جمله مشهوری دارد که گفته است: «سینما را به من بدهید، همه دنیا را فتح کنم!»

لذا: ۱. به دلیل اینکه خود امریکاییها و غربیها اساساً حرکت فرهنگی را بستر هر نوع حرکت اقتصادی و سیاسی می بینند. و ۲. به خاطر دشمن شناسی که می دیدند دشمن آنها که چپ است در این کشور باز از عرضه فرهنگ و هنر استفاده کرده است. که به نظر من رژیم در این دو دهه به این دو دلیل و ترس از نهضت امام که آغاز دهه چهل با آن مواجه می شود، به مسئله فرهنگی بها می دهد. این سه عامل، سه عامل اساسی توجه رژیم به مسایل فرهنگی و هنری بوده است و مطلوب آن رژیم هم يك فرهنگ امریکائی بوده است.

بهر حال رژیم شاه به خاطر برخورد با نهضت امام، تقلید از غرب، سرگرم کردن نسل جوان، تحکیم مبانی خود در دو دهه ۴۰ و ۵۰ کار فرهنگی را در اولویت و بستر توسعه سیاسی خود قرار داده بود، به همین دلیل امروز در آمریکا می بینیم که استراتژیستهای واقعی پنتاگون نیز چهره های فرهنگی اند. با توجه به این مسایل است که درمی یابیم چرا و چگونه سینمای امریکا در اقتصاد این کشور صادرات دوم بعد از اسلحه را تشکیل می دهد. صادرات اول سلاح نظامی، صادرات دوم سلاح فرهنگی! یعنی با آن حرکت نظامی نمی تواند جبهه اقتصادی دنیا را فتح کند، اما با حرکت فرهنگی که بخش